

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



خداوند یکتا

(تفسیر سوره مبارکه توحید)

حضرت آیت الله واعظ زاده بهسودی (مدظله)

دفتري شراژ
حضرت آيت الله واعظ زاده بهسودی (مدظله)

کابل، جاده شهيد مزارى (٤)، شهرک صفا، حوزه علميه دارالمعارف اهلييت (٤)
+٩٣(٠)٧٨١١٨٠٥٣٦

تفسير سوره مبارکه توحيد

عنوان:	خداوند يکتا
نويسنده:	حضرت آيت الله واعظ زاده بهسودی (مدظله)
ناشر:	دفتر نشر آثار ...
برگ آرا:	علی عرفان
ويراستار:	مصطفى واعظ زاده، امير محمد عرفانيان
نوبت چاپ:	اول، خزان ١٣٩٧ هـ ش
تيراژ:	١٠٠٠ نسخه
محل چاپ:	نشر واژه
قيمت:	٥٠ افغانى يا معادل آن

تمام حقوق (انتشار، چاپ و ...) اين اثر مربوط به دفتر نشر آثار مى باشد!

مرکز پخش:

کتابخانه حوزه علميه دارالمعارف اهلييت (٤)

+٩٣(٠)٧٧٣٣٧٤٤٣٤

فهرست

۱۰.....	سخن ناشر.....
۱۲.....	سخن مؤلف.....
۱۷.....	شناسنامه سوره.....
۱۸.....	فضیلت سوره.....
۲۰.....	دورنمای سوره.....
۲۰.....	شأن نزول سوره.....
۲۱.....	آیات سوره.....
۲۴.....	تفسیر کلمات سوره.....
۲۴.....	کلمه "الله".....
۳۲.....	کلمه "هو".....
۳۳.....	کلمه "احد".....

۳۷	کلمه "کفو"
۳۸	یکم: اثبات توحید
۳۹	دوم: در مقابل دو قالت
۴۱	سوم: مسیح و عُزیر
۴۲	چهارم: ثنویت و
۴۳	پنجم: استلزامات توحید
۴۴	رکن رکن
۴۷	فراموشی درس توحید
۴۸	هجوم دردها
۵۲	ششم: سوء تفسیر
۵۵	پیامهای سوره:
۵۸	آثار چاپ شده
۶۰	آثار در دست چاپ:

بسم الله الرحمن الرحيم

مجموعه آثار تفسیری حضرت آیت الله واعظ زاده بهسودی (مدظله) تحت
عناوین زیر توسط دفتر نشر آثار چاپ و در دسترس ملت مومن ما قرار گرفته
است:

- ۱- شب سرنوشت "تفسیر سوره مبارکه قدر".
 - ۲- انسان در مسیر خسران "تفسیر سوره مبارکه عصر".
 - ۳- عطاء الهی "تفسیر سوره مبارکه کوثر".
 - ۴- خداوند یکتا "تفسیر سوره مبارکه اخلاص".
- تفاسیر نام برده از معدود تفاسیر جامع و مانع بوده که معظم له در تفسیر
کلمات، جملات، زمان نزول آیه، شرایط جامعه، محل نزول و غیره نگاهی دقیق
داشته تفسیری مبسوط برای خوانندگان و مردم ما ارائه داده است.

البته در ایام محرم نیز بحثهای ایشان تفسیری بوده ذیل آیات: مباحله، انفاق، نور، ولایت، مودت، سابقون و سوره مبارکه هل اتی توضیحات مفصل داده است که چهار عنوان آنها بچاپ رسیده و بقیه نیز آماده چاپ هستند.

نکته برجسته و قابل تامل در کتب تفسیری معظم له، استفاده از آیات الهی بعد از تفسیر و رمزگشایی برای حل مسایل و معماهای جامعه و زندگی روزمره می باشد که هر خواننده ای با داشتن هر درجه ای تحصیلی موفق به فهم کتاب بوده به راحتی از کتب تفسیری ایشان می توانند استفاده کنند.

دفتر نشر آثار مفتخر به چاپ دومین، سومین و چهارمین کتاب تفسیری حضرت آیت الله واعظ زاده بهسودی (مدظله) است که بحمدالله این اثرگرانسنگ بعد از تایپ، حروف چینی، ویراستاری، طرح جلد، راهی چاپخانه شد و در دسترس مردم عزیز قرار گرفت.

دفتر نشر آثار ...

سخن مؤلف

«یا من یقبل الیسیر»

در ماه حوت ۱۳۹۶ خورشیدی بخاطر بیست و سومین سالگرد "شهید وحدت ملی" از سوی "انجمن فرهنگی و هماهنگی هزاره‌های مقیم ترکیه" و "انجمن فرهنگی و هماهنگی محصلان مقیم ترکیه" دعوت شده بودم.

مکان اجلاس دانشگاه از میر سومین شهر ترکیه بنام "کاتب چلبی" بود که با شرکت اساتید و برخی مقامات ترک و اساتید دو دانشگاه از افغانستان در سوم ماه مارس ۲۰۱۸ میلادی مطابق ۱۳۹۶/۱۲/۱۱ هـ ش برگزار گردید.

بعد از ختم نشست با اصرار محصلین و مؤمنین افغانستانی مقیم ترکیه قریب دو هفته در شهرهای: ازمیر، استانبول و انقره ماندم، بنده طبق عادت همیشگی‌ام

از نیم ساعت قبل از اذان صبح بر می خواستم و بعد از اداء نافله و فریضه نمی - خوابیدم و تا ساعت ده صبح که وقت صرف چای صبح بود وقت بسیار مناسبی پیش آمد که کسی مزاحم نبود.

علیهذا از دوستم محمد صداقت برادر انجینر محمد رضا صداقت کتابچه و قلمی خواسته تا اینکه تفسیر هذا تحت نام "عطای الهی" برشته تحریر در آمد و مدارک آن در کابل کامل شد، اکنون ثواب این ناچیز را به ارواح طیبه انبیاء، شهدا بویژه روح پدر و مادرم و خاصتاً بروح صدیقه طاهره سلام الله علیها هدیه می - نمایم و از خدایم می خواهم تا این قلیل را ذخیره یوم المعادم قرار دهد و برای تفسیر تمام قرآن توفیقم عنایت نماید، و إِنَّه خیرُ ناصرٍ و معین.

حاج واعظزاده بهسودی ۱۳۹۶/۱۲/۲۰ هـ.ش.

خداوند یکتا □

(تفسیر سوره مبارکه توحید)



شناسنامه سوره

نام سوره: سوره توحید یا اخلاص

شماره سوره: صد و دوازده.

موقعیت سوره: جزء سی‌ام.

سوره ماقبل: سوره تبت.

سوره مابعد: سوره فلق.

شمار آیات: پنج آیه بشمول بسم الله.

ترتیب نزول: مکه مکرمه.



فضیلت سوره

روایات گویند: این سوره مبارکه در اهمیت و فضیلت یک سوم قرآن است، یکبار تلاوت قرآن معادل یک ثلث، دوبار تلاوت آن معادل دو ثلث و سه بار تلاوت آن معادل تلاوت کل قرآن است و در شبانه روز یکبار در فریضه سفارش شده که بایستی خوانده شود و پس از آن بگوید: «کذالک الله ربّی» یعنی: پروردگار من چنین است.

امام سجاد^(ع) فرمود: «چون خداوند می دانست که در آخرالزمان گروهی دقیق و عمیق خواهند آمد، لذا سوره توحید و شش آیه از سوره مبارکه حدید را نازل فرمود».

تلاوت این سوره طبق فرمایش کفعمی در مصباح سبب حفظ انسان از خطرات و ایمنی از حوادث می شود.^۱

رسول خدا^(ص) فرمود: «سوره توحید مثل علی بن ابی طالب^(ع) است که هر کس او را قلباً دوست داشته باشد یک سوم ایمان را داراست و هر کسی با قلب و زبان دوست بدارد دو ثلث ایمان را دارا می شود و هر کس با قلب و زبان و عمل او را اطاعت کند ایمانش به اکمال می رسد».^۲

روایات در فضیلت این سوره زیاد است، از جمله از نبی اکرم^(ص) نقل شده که حضرت فرمود: «کسی که ایمان بخدا و روز قیامت دارد سوره‌ی توحید را بعد از

۱ - مصباح کفعمی، ص ۲۴۹.

۲ - احادیث فضیلت در نورالثقلین، ج ۵، صفحات ۶۹۹-۷۱۵.

هر نماز ترک نکند و هر کس بخواند خیر دنیا و آخرت برای او جمع شود و موجب آموزش خودش، فرزندان، پدر و مادرش گردد.^۱

از حدیثی دیگر استفاده می‌شود که: «خواندن این سوره هنگام ورود بخانه فقر را دور ساخته روزی را فراوان نماید.»^۲

در حدیث دیگری از حضرتش رسیده که فرمود: «آیا کسی از شما از خواندن یک ثلث قرآن در یک شب عاجز است؟ حاضران عرض کردند: یا رسول الله! چه کسی قادر به این کار خواهد بود؟ حضرت فرمود: «اقرؤا قل هو الله احد» سوره قل هو الله را بخوانید.»^۳

در اینکه این سوره چگونه می‌تواند یک ثلث قرآن باشد گفته شده که قرآن سه بخش است؛ احکام، عقاید، تاریخ که این سوره بخش عقاید را کاملاً پاسخگوست.

نیز نقل شده که سه بخش قرآن: مبدأ، معاد و میان آن دو است که این سوره بخش اول را بیان می‌کند، نظر به اینکه این سوره عصاره توحید است و توحید یک بخش قرآن را تشکیل می‌دهد و آلا از نظر تعداد آیات نمی‌تواند یک ثلث باشد.

۱ - مجمع البیان، ج ۱۰، ص: ۵۶۱.

۲ - مجمع البیان، ج ۱۰، ص: ۵۶۱.

۳ - همان مدرک و سایر کتب تفسیر.



در حدیثی دیگری از رسول خدا^(ص) آمده که ناقلش امام صادق^(ع) است، می-فرماید: «رسول خدا^(ص) بر جنازه سعد بن معاذ نماز خواند که هفتاد هزار ملک به شمول جبرئیل^(ع) حضرت را همراهی کردند.»

از جبرئیل می‌پرسد که سعد بخاطر کدام عمل مستحق چنین پاداشی گردید، جبرئیل فرمود: «بخاطریکه قل هو الله احد را در حالت نشسته، ایستاده، پیاده، در رفت و آمد و در حال سوار شدن تلاوت می‌کرد.»^۱

دورنمای سوره

در این سوره مبارکه، ابتدا از یکتایی و یگانگی خداوند یاد شده و سپس از صمدیت و بی‌نیازی آن ذات بی‌مثال سخن رفته و به دنبال آن از اینکه برای خداوند متعال فرزندی نبوده و خود نیز فرزند کسی نیست و در پایان نبود هیچگونه کفو و همشأنی برایش تشبیت شده، این سوره بنام "توحید" و "اخلاص" یاد می‌شود و در حقیقت شناسنامه خدای متعال است که عبارت از یکتایی آن ذات بی‌مثل و بی‌مانند است.

شأن نزول سوره

راجع به شأن نزول، تفسیر المیزان آورده است که: «از رسول خدا^(ص) تقاضا شد که راجع به توصیف خداوند چیزهایی بیان فرمایند، حسب این تقاضا در حدیثی از امام صادق^(ع) آمده است که این تقاضا از سوی یهود بوده که حضرت

بعد از سه روز سکوت جواب را از جبرئیل (ع) با نزول این سوره دریافت نموده برای آنها خواندند.»

در برخی احادیث آمده است که: سؤال "عبدالله بن سوریا" که از سران معروف یهود بود سبب شد که چنین جوابی صورت گیرد.

در جایی دیگر آمده که: این پرسش یا تقاضا از "عبدالله بن سلام" بوده که در شهر مکه صورت گرفت و ابن سلام بعد از نزول این سوره مسلمان شد لکن اسلام خود را مخفی می‌داشت.

در برخی از روایات آمده که: سوال کنندگان گروهی از مضران بود لکن از مجموع احادیث بر می‌آید که چنین سوال و تقاضایی شاید مکرر در مکرر از سوی اشخاص یا گروه‌های مذهبی صورت می‌پذیرفته تا اینکه سوره مبارکه توحید یا اخلاص نازل گشته پاسخ همگان را دادند که در عین اختصار جامع بوده پرسشی باقی نگذاشت و تمام راویان یک معنی را با اختلاف در عبارات بیان می‌کنند.

آیات سوره

۱. ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾؛

بنام خداوند بخشنده مهربان

۲. ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾؛

بگو (ای پیامبر) که خداوند یکتاست



۳. ﴿اللَّهُ الصَّمَدُ﴾؛

بی نیاز است

۴. ﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ﴾؛

نزائیده و زاده نشده

۵. ﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾؛

و برایش همشأنی نیست

نامهای سوره

فخر رازی در مفاتیح‌الغیب^۱ اسامی برای این سوره مبارکه ذکر نموده که بترتیب می‌آوریم:

۱- "سوره توحید" برای اینکه در این سوره بیان توحید و یکتایی خداوند شده است.

۲- "سوره اخلاص" برای اینکه متعقد به محتوای این سوره در دین خدا مخلص گفته می‌شود و چنین اعتقادی عین اخلاص است.

۳- "سوره تفرید" برای اینکه در این سوره خداوند متفرد به یکتایی است.

۴- "سوره تجرید" برای اینکه خداوند در این سوره از هر گونه نیاز و انباز تجرید شده است.

۱ - مفاتیح‌الغیب، ذیل سوره توحید.

- ۵- "سوره نجات" برای اینکه اعتقاد به توحید موجب نجات از شرک، کفر و آتش است.
- ۶- "سوره نسب" برای اینکه در برابر پرسش مشرکین از نسب هر گونه نسب را نفی کرده است.
- ۷- "سوره معرفت" برای اینکه شناخت و معرفت خداوند از این سوره حاصل می‌گردد.
- ۸- "سوره صمد" برای اینکه بی‌نیازی مختص او بوده صمد خوانده شده است.
- ۹- "سوره اساس" برای اینکه بفرموده رسول خدا (ص) آسمانها و زمین بر اساس این سوره بنا شده است.
- ۱۰- "سوره مانعه" برای اینکه سوره مانع از هرگونه صفات ممکن اعم از ذات، صفات و فعل خداوند است.
- ۱۱- "سوره محضر" برای اینکه با خواندن این سوره خود را در محضر خداوند یکتا می‌بینیم.
- ۱۲- "سوره مُنْفَرَه" برای اینکه با محتوای این سوره از شرک و آلودگی مُنْزَجْر می‌شویم.
- ۱۳- "سوره بَرَاءت" برای اینکه با خواندن این سوره از هرگونه نسبت‌های ناروا چون: اُبُوت، بَنُوت، و قرابت و خویشی داشتن به خداوند بَرَاءت می‌جوئیم.
- ۱۴- "سوره مَذْکَرَه" برای اینکه با خواندن این سوره به یاد ذات یکتا و یگانه بی‌شریک می‌افتیم.



۱۵- "سوره نور" برای اینکه با ذکر این اوصاف نورانیت در دل خواننده ایجاد می‌شود.

۱۶- "سوره امان" برای اینکه با خواندن و اعتقاد به آن از خطرات شرک در امان می‌شویم.

لکن به نظر نویسندگان معروفترین و اشهر نامهای این سوره همان "توحید" و "اخلاص" است، بقیه نامها غیر معروف بوده از ابداعات فخر است که خیلی اساسی بنظر نمی‌رسد بجز تفنّن در عبارات.

تفسیر کلمات سوره

کلمه‌ی "الله"

کلمه‌ی "الله" اسم خاص، از اسمای اعظم و حسنای الهی است، این اسم برای ذات واجب الوجود که مستجمع جمیع صفات کمال است عَلَم گشته و در حقیقت کَلّی می‌باشد که در خارج جز یک فرد ندارد، این اسم به اسم "جَلّاله" یاد می‌شود نظر به اینکه نسبت به سایر اسماء الهی جلالت شأن دارد و سوگند شرعی نیز به همین اسم صورت می‌گیرد و می‌شود گفت محور تمامی اسماء الهی همین اسم است و در قرآن قریب هزار بار آمده که دیگر اسماء الهی به این اندازه نیامده است.



"الله" ویژگی دارد که اگر هر حرف از حروف آن را برداری باز هم دلالت بر ذات خدای یکتا و یگانه می‌نماید مثلاً: اگر "الف" را برداریم می‌شود "لله" که در آیه سوره مبارکه می‌خوانیم: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾^۱

و نیز در آیه سوره مبارکه می‌خوانیم: ﴿وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۲ و غیره.

اگر الف و لامها اول را برداریم می‌شود "له" که در آیه سوره مبارکه می‌خوانیم: ﴿لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۳ و نیز در آیه سوره مبارکه آمده که: ﴿لَهُ الْأَمْرُ﴾ و جای دیگر: ﴿لَهُ الْحُكْمُ﴾ آمده است و غیره.

اگر الف را باقی بگذاریم و تنها یکی از لامها را برداریم می‌شود "اله" که در آیه سوره مبارکه می‌خوانیم: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ﴾^۴ و غیره.

۱ - الأعراف/ ۱۸۰.

۲ - آل عمران/ ۱۸۹.

۳ - البقره/ ۱۱۶.

۴ - الأنبياء/ ۸۷.



اگر الف و ها را برداریم می‌شود "هو" که در آیه سوره مبارکه می‌خوانیم: ﴿

هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾!

و در آیه سوره مبارکه آمده: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ و غیره.

مخرج ها، آخر نای بوده این حرف از درون انسان حرکت می‌کند بر خلاف سایر حروف که به ترتیب از لبها آغاز و تا حلق ختم می‌گردد و بقیه حروف با بسته شدن لبها یا حرکت زبان و یا پیچش صدا در نای ایجاد می‌شود بر خلاف "ها" که از حرکت هوا از ششها چه بسمت بیرون چه بسمت درون ایجاد می‌شود و چون ها این خصوصیت را دارد در تمام زنده جانها تنفس وجود دارد و چون تنفس وجود دارد "ها" که اسم جامع خدای متعال است محقق می‌شود.

عدد مکتوب این اسم ۶۶ و عدد مبسوطش ۲۵۹ است و در بحث اذکار این اسم از اذکار خفیه است که به اذکار جلیه فضیلت دارد در حالیکه همه اذکار به اسماء الهی صورت می‌گیرد لکن در اذکار خفیه ریا تصور نمی‌شود بر خلاف اذکار جلیه که ریا در آن قابل تصور است و چون ریا تطرق دارد ممکن است اثر آن ناپود شود لکن اثر الله بدلیل عدم تطرق ریا ناپود نمی‌شود، "الله" از "وله" به معنای حیرت آمده که آفریده‌ها از درک حقیقت او عاجز و حیرانند.

حضرت علی^(ع) می‌فرماید: «معنی الله آن است که آفریده‌ها در او حیرانند زیرا او از دیدگان پنهان و از عقل نیز محجوب است فقط با حقایق ایمان درک و شناخته می‌شود.»^۱

نقطه‌ی وسطی شکل "ها" یا "هو" در حقیقت دایره‌ای بوده اشاره به این است که مرکز هستی ذات خدای متعال است و تمام اجسام کیهانی نیز کرّوی است و "کرّه" در اجسام مسانخت دارد با "دایره" در اشکال، گویا هر دو از یک خانواده است.

"نقطه" را در سابق تعریف می‌کردند که: عبارت از شکلیست که بدون ابعاد باشد، یعنی: طول، عرض، و عمق در آن دیده نشود و مثال می‌زدند به اثری که از گذاشتن نوک مداد یا سوزن به روی چیزی بر جای می‌ماند، اما با پیشرفت علوم تغییر در تعریف نقطه آمد که حالا چنین تعریف می‌کنند که: نقطه عبارت از شکل دایروی است که شعاع آن صفر باشد که این تعریف دقیقتر است نسبت به اول.

به هر حال دایره همان "های" کرّویه است که چون شکل است به دایره تعبیر می‌شود و مرکز این دایره خداوند است که مبدأ تمام وجود است و نیز شکل تمام سلولهاست که کرّوی‌اند و شکل تمام اجسام کیهانی کرّوی‌اند و شکل تمام قطرات خون و آبهای جهان کرّوی‌اند.

عجیب است که در هنگام شدت درد آه مریض به طور ناخودآگاه شنیده می‌شود و در هنگام تعجب، ایجاد سرور و خوشی نیز آه شنیده می‌شود و نشان



می‌دهد که المبتلی هوالمعافی او مرض می‌دهد و او عافت می‌بخشد و هنگام سر بالایی و صعود در گردنه‌های صعب‌العبور نیز نفس نفس انسان خسته شنیده می‌شود که حکایت از کثرت یاد خدا می‌نماید، نیز هنگام مشاهده حادثه ناگهانی ناخودآگاه آه شنیده می‌شود توأم با حرکت دستها بسوی آن حادثه یا سمت بالا که نشان می‌دهد در سختی و آسانی مرکز حیات و هستی خدای متعال است که در اسم جامعش که "الله" است تبلور می‌یابد.

"الله" اسم است و اسم چیزی است که از مسمی نمایندگی می‌کند و تا زمانی نقش دارد که به مسمی نرسیده باشد لکن به محض وصول به مسمی اسم از نقش می‌افتد، از باب مثال شما اگر فقط شنیده باشید اسم حیوانی را که هم چوپه‌زا و هم تخم‌گزار است بنام کانگورو ولی تصویر و عکسی از او ندیده باشید چه رسد از مشاهده خود او، این اسم (کانگورو) دلالت بر مسمی می‌کند اما همین که خودش را دیدید دیگر اسم کارایی ندارد.

اما در قبال خدای متعال این قاعده تا زمانی جریان دارد که شما قدمهای اوّل معرفت را بردارید و الفبای شناخت ربّ را بخوانید اما زمانی که به شناخت ربّ دست یافتید دیگر تمام اسامی مندک می‌شود و اندکاک اسامی به وضوح مشاهده می‌شود، آنگاه این جمله معنی پیدا می‌کند که «یامن دّل علی ذاته

بذاته.»^۱

ای کسی که خودش به خودش گواهی می‌کند و نقش اسماء صفر می‌شود و سپس به این معنی فهم می‌کند که: ﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي

الأرض﴾^۱

که همه به زبان بی‌زبانی تسبیح او گویند و تمام موجودات رو به او کنند حتی بُت‌خانه و دیر نقش مسجد را بازی می‌کند، چه زیبا گفت آن شاعر قصیده سرا:

هر کس به زبانی صفت و مدح تو گوید

بلبل به غزلخوانی و قمری بترانه

گه معتکف دیدم و گه ساکن مسجد

یعنی که تو را می‌طلبم خانه بخانه

حاجی به ره کعبه و من راهی مقصد

مقصود تویی کعبه و بتخانه بهانه

مصنوع زمانی نقش بازی می‌کند که به صانع نرسیده باشد و بعیره زمانی دلالت بر شتر دارد که به شتر و بعیر نرسیده باشد و نظم زمانی اثرگذار است که ناظم را ندیده باشد اما زمانی که او را شهود کردی چه را شهود نکرده‌ای و زمانی که او را یافتی چه را نیافته‌ای و کسی که او را نیافته چه را یافته و کسی که او



را ندیده چه را دیده؟ اگر دیده همه نقش بوده نه صاحب نقش، چه زیبا گفت
امام شهیدان:

«مَا ذَا وَجَدَ مَنْ فَقَدَكَ وَمَا الَّذِي فَقَدَ مَنْ وَجَدَكَ»؛^۱

- چه یافته کسی که تو را گم کرده و کسی تو را پیدا کرد چه گم کرده؟

و فرزندش امام سجاد^(ع) فرمود:

«بِكَ عَرَفْتُكَ وَأَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَيْكَ»؛^۲

- بتو شناختمت و تو مرا بسویت خواندی.

عجیب است که ابناء دنیا از نقش می ترسند لکن از نقاش نمی ترسند، از هیولا
و صورت هراس می کنند اما از صاحب صورت هراس ندارند، گویا همه به نقش
چسپیده و از نقاش غافل گشته اند.

نقاش نقش فطرت بی صورت و هیولاست

بر صدر لوح حکمت خطی کشیده زیباست

جای بسی شگفتی است که سایه را می بیند ولی صاحب سایه را درک
نمی کند، صدا را می شنوند ولی صاحب صدا را احساس نمی کند گویا همه الینه

۱ - بحار الأنوار؛ ج ۹۵، ص: ۲۲۶

۲ - بحار الأنوار؛ ج ۹۵، ص: ۸۲.

شده‌اند و غفلت و بی‌خبری همه را اسیر کرده، لالایی برایش خوانده، زمانی بیدار خواهند شد که مرده باشند، معصوم^(ع) فرمود: «النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا اتَّبَهُوا»^۱؛

- مردم خوابند زمانی که مردند بیدار می‌شوند.

الفاظ را دیده ولی معنا را ندیده، قالبها را دیده ولی مقلوب را ندیده، او مفقود نیست تا دنبالش بگردیم، او غایب نیست تا حاضرش کنیم، او در آسمان نیست تا زمینی‌اش کنیم، او دور نیست تا نزدیکش سازیم، بلکه او حاضر و موجود است و از رگ گردن هم نزدیکتر:

﴿وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلَيْسَتْ جَبُودًا

لِي ۲﴾

"الله" اسمی است که تمام اسماء تجلی اوست و الله بدون آنها تصویر نمی‌شود و تبیین نمی‌گردد، هزار اسمی که در جوشن کبیر آمده همه تصویر کنندگان این اسم‌اند و هر کدام از یک زاویه یک شعاع او را ترسیم می‌کند و مرکز تمام شعاعات است، طوریکه اگر همه اسماء جمع شوند "الله" می‌شود و اگر "الله" منتشر شود "اسماء" می‌شوند، یعنی: صورت تفسیری "الله" سایر اسماء الهی‌اند و صورت اجمالی اسماء "الله" است.

۱ - شرح الکافی، ج ۹، ص: ۱۷۰.

۲ - البقره/۱۸۶.



کلمه "هو"

"ها" در هو تثبیت مطلب و هویت نماید و "واو" ضمیر غائب است که اشاره است به ذاتی که از انظار و حواس ظاهره غائب است لکن با حقیقت ایمان قابل درک و شناخت است و از آفاق و انفس نیز می‌شود تجلی ذات را مشاهده کرد.

"هو" یا ضمیر شأن است که معنایش مطلب و شأن است و یا اشاره غایبه است به ذات یگانه که از حواس و انظار غایب لکن در قلوب از طریق آثار و تجلیات حاضر است، در علم نحو "هو" مبتدا، "الله" خبر اول و "احد" خبر دوم است، یعنی: خبر بعد از خبر است و معنای فارسی آن طبق ضمیر شأن چنین است:

«مطلب و شأن چنین است که خداوند یکتا و یگانه است.»

طبق ضمیر غایب چنین است: «آن ذات غایب از انظار و حاضر در قلوب خدای یکتا و یگانه است.»

در روایتی آمده است که حضرت امیر سلام الله علیه در شب جنگ بدر، حضرت خضر را در خواب می‌بیند و از او خواستار چیزی می‌شود که به او تعلیم داده شود تا به کمک آن بر دشمنان غالب شود، خضر^(ع) می‌گوید:

«بگو: يَا هُوَ يَا مَنْ لَا هُوَ إِلَّا هُوَ»^۱

صبح هنگام جریان را به رسول خدا^(ص) می‌گوید: حضرتش می‌فرماید: «یا علی! علّمْتَ الاسمَ الاعظم»^۱

یعنی: ای علی! اسم اعظم را به تو تعلیم کرده است، حضرت می‌فرماید: «پس از آن این جمله ورد زبانم در جنگها بود.»

حضرت عمار یاسر هم وقتی شنید حضرت امیر^(ع) در جنگ صفین ذکری بر زبان دارد که موجب پرسش وی گردید و عرض کرد: این جملات و کلمات چیست؟!

حضرت جواب داد: «اسم اعظم و ستون توحید است»^۲

کلمه‌ی "احد"

احد به معنای "یکتایی" است، یکتایی در ذات که نفی می‌کند شریک را، مفهوم این کلمه زمانی درست فهمیده می‌شود که "واحد" را معنی کنیم که عبارت از نفی "دوم" است که از مفهوم عدد ناشی می‌شود، یعنی: "واحد" خداوندی است که دوّمی برایش نیست و خلاصه می‌شود به "یکی" و می‌شود احد و واحد را به کلمات "یکتا" و "یکدانه" تفسیر نمائیم که اولی نفی ذات نماید و دوّمی نفی عدد، واحد بمعنی واحد "عددی" یا واحد "نوعی" یا واحد "جنسی" نیست بلکه بمعنی واحد "بلاشبیه" واحد المعنی است.

۱- بحار، ج ۳، ص ۲۲۲

۲- همان



عدد مکتوب واحد ۱۹ است، احد را از اسماء حسنی نگفته‌اند، لکن ذکر احد از اذکار تذکر بخش است که با تکرار آن ممکن است زبان قلب نیز باز شود و مفهوم یکتایی در ذهن و ضمیر ذاکر رسوخ نماید و شریک را برای ابد از ذات احد نفی نماید، زیرا؛ اسما را هر چه در آن دقیق شویم به دیگری برگشت می-نماید، زیرا؛ همه یک مسمی را تفسیر می‌کند.

کلمه "صمد"

صمد لغتاً معانی زیر را دارد:

- ۱- بزرگی که در منتهای عظمت است.
 - ۲- کسی که برتر از او چیزی نیست.
 - ۳- کسی که دائم و باقی است بعد از فناى خلق.
- صمد از نظر امام حسین^(ع) معانی دیگری دارد که عبارتند از:

- ۱- کسی که در منتهای سیادت و آقایی است.
- ۲- ذات جاودانی، ازلی و دائم.
- ۳- وجود بی جوف.
- ۴- کسی که نمی‌خورد و نمی‌آشامد.
- ۵- کسی که نمی‌خوابد.^۱

امام حسین^(ع) در جواب سوال اهل بصره راجع به معنای صمد فرمود:

«صمد را دو آیه بعدش تفسیر کرده و شما بدون علم تفسیر نکنید، صمد کسی است که موجود جسمانی و اشیاء نظیف از او صادر نمی‌شود، عوارضی چون: خواب، بیداری، تفکر، اندوه، حزن، شادی، خنده، گریه، خوف، رجاء، متمایل، بی‌میلی، گرسنگی، سیری و غیره بر او مشاهده نمی‌شود.»^۱

در سوالی که محمّد حنفیه از امام علی (ع) کرد راجع به معنای صمد، حضرت فرمود:

«تأویل صمد آن است که او نه اسم است و نه جسم، نه مانند دارد و نه شبیه، نه صورت و نه مثال، نه پُر است نه خالی، نه اینجاست نه آنجا، نه حد دارد و نه محدود، نه محل و نه مکان، نه کیف و نه این، نه ایستاده و نه نشسته، نه سکون دارد و نه حرکت، نه ظلمانی است و نه نورانی، نه روحانی است و نه نفسانی، در عین حال هیچ محلی از او خالی نیست، هیچ مکانی گنجایش او را ندارد، نه رنگ دارد و نه بر قلب انسانی خطور کرده، نه بو دارد و نه مزه، همه اینها از ذات او منتفی است.»^۲

صمد بمعنی بی‌نیازی است، یعنی: خداوند بی‌نیاز است از شریک و بی‌نیاز است از اینکه مثلی، نظیری و دوّمی برایش باشد، بی‌نیاز است از اینکه شبیه و ماندنی برایش تصوّر شود و بی‌نیاز است از داشتن فرزند و فرزندان و بی‌نیاز است از اینکه خود فرزند کسی باشد و بی‌نیاز است از صفات ممکنات و بی‌نیاز است از

۱ - مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۶۵.

۲ - بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۳، ح ۳۱.



صفات ذات غیر واجب یا بی‌نیاز است از ذات واجب لغیره که او "واجب لذاته" و "بنفسه" و "فی نفسه" و "من نفسه" است.

عدد مکتوب صمد ۱۳۴ است، صمد از "صمود" بمعنی قصد و مقصود است الف و لامش مفید حصر است که این معنی از امام جواد^(ع) بقرینه آیه ﴿انَّ الی ربک المنتهی﴾؛ ذکر گردیده، یعنی: خداوند مقصود همگان‌اند و همه در تمام امورشان او را قصد می‌کنند.

از امام حسین^(ع) آمده است که: «معنی صمد جمله‌ای است که بعد از صمد

آمده، یعنی: ﴿لم یلد و لم یولد﴾ و ﴿لمن یکن له کفواً احد﴾^۲.

از امیرالمومنین^(ع) در معنای صمد اینگونه آمده: «هو الله الصمد الذی لا من شیء و لا فی شیء و لا علی شیء مبدع الاشیاء و خالقها و منشیء الاشیاء بقدرته یتلاشی ما خلق للفناء بارادته و یرقی ما خلق للبقاء بعلمه»

- خداوند صمد کسی است که از چیزی بوجود نیامده، در چیزی فرو نرفته و بر چیزی قرار نگرفته، آفریننده اشیاء و خالق آنهاست، همه چیز را بقدرتش

۱ - نجم/۴۲.

۲ - نورالثقلین، ذیل صمد.

پدید آورده، آنچه برای فنا آفریده به اراده‌اش از هم متلاشی می‌شود و آنچه برای بقاء خلق کرده به علمش باقی است.^۱

کلمه "کفو"

کفو بمعنی هم‌شأن داشتن و هم‌شأن بودن است، خداوند هم‌شأن ندارد، نه تنها ندارد که هم‌شأنی برای او تصوّر نمی‌شود، نه ذهناً و نه خارجاً بلکه عقلاً نیز هم‌شأنی برایش نیست، او آفریده نیست تا هم‌شأن او از میان دیگر آفریده شده‌ها یافت شود بلکه او خود آفریدگار است، او پدید نیامده تا از میان پدید آمدگان شبیه و نظیر و مثل و هم‌شأن او پیدا شود بلکه خود پدیدآورنده است.

شأن او شأن خدایی، آفریدگاری، پدید آوری و ربّ العالمینی است و تمام شئون نه تنها دون شأن اوست که اصلاً شئون ماسوی الله و ممکنات نمی‌شود شبیه شأن او باشد، علیهذا هم‌شأن بودن و هم‌شأن داشتن از صفات ممکن است و ذات واجب هم‌شأنی ندارد تا کفو او قرار گیرد و "هو" در سوره ضمیری است که به شأن بر می‌گردد بلکه راجع و مرجع یکی است.

خداوند نه تنها زاده نشده و نزاییده که چیزی از او خارج نشده و نمی‌شود، مانند: خروج میوه از گل، درخت از هسته، آب از ابر و چشمه، آتش از چوب، کلمه از دهان، نوشته از قلم، بو از گل، مزه از غذا، فکر از عقل، گرما از آتش، سرما از یخ و برف، خواب و خیال از ذهن، اندوه و شادی، بیم و امید از دل و قلب، یعنی نه خروج فیزیکی، نه خروج ذهنی، نه خروج عقلی و نه خروجهای دیگر را دارد.

۱ - نورالثقلین، ذیل صمد.



یکم: اثبات توحید

این سوره مبارکه توحید خداوندی را اثبات می‌نماید، اگر چه اینجا اثبات توحید ذات و توحید عددی است ولی تمامی توحیدها را به اثبات می‌رساند، مانند: توحید صفاتی، توحید افعالی، توحید امری، توحید حکمی، توحید شأنی، توحید ذهنی، توحید عقلی، توحید خارجی، توحید مسمایی، و در یک کلمه توحید کمالی.

او در تمام صفات جلال یکدانه و یکتاست و در تمام صفات جمال نیز چنین است، له الامر و له الحكم و له الخلق و له الشأن بقیه مأمور، محکوم، مخلوق و مشئون اویند.

تمام صفات در او نفی می‌شود چون تعدّد صفات تعدّد موصوف را موجب می‌شود و تعدّد موصوف منافی یکتایی بوده از شأن او اجل است.

تمام اسماء در مسمی واحد مُندک می‌شود والا هر اسمی از مسمایی حکایت دارد که خودش مفهوم تعدّد را در بردارد که از ذات احدی بدور است و این همان توحید ذاتی و توحید صفاتی است.

تمام افعال به او بر می‌گردد و او منشأ تمام افعال است اگر چه به مخلوق نیز اجازه فعل داده شده و تا حدودی خود ارادیت نیز در میان است لکن این خود ارادیت تماماً فرع اراده‌ی اوست و اگر نخواست بود کاری از دیگران بر نمی‌آمد و

فعلی صادر نمی‌شد ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾^۱.

تمام خلایق از او ناشی شده زیرا خلق از آن اوست و او صاحب خلق است، وجود بقیه فرع وجود اوست چون ذات او واجب است و ذات دیگران ممکن است و غیر واجب و یا حد اکثر واجب لغیر، خلایق قدرت او را نشان می‌دهد و تجلی حق را به نمایش می‌گذارد و کثرت را تشکیل می‌کنند تا از همان کثرات به توحید برسند. هوالباری و هوالذاری و هو الخالق.

و تمام امور بر او برگشت دارد چون او صاحب امر است، امر آمرین عرفی از اجازه او ناشی شده و اگر اراده نکرده بود و فضا و ساحه ایجاد نکرده بود و توان امر را نداده بود آمران عرفی را توان امر نبود.

تمام شئون به او برگشت دارد، زیرا؛ از شأن او برخواسته‌اند که جز شأن او شأنی نیست و بقیه شئون ضلّی و طولی و از باب افاضه و استفاضه است چه اینکه اگر شمس نبود قمر را نوری نبود، نور قمر نور افاضی است که از خورشید به او افاضه شده است.

دوم: در مقابل دو قالت

این "قُل" در مقابل دو "قالت" قرار دارد و ناظر به آن دو است.

یکی: "قالت یهود" که قرآن می‌گوید: «وقالت الیهود العزیر ابن الله» یهود می‌گوید: عَزیر پسر خداست.

داستان عَزیر نبی را می‌دانید که وقتی به خرابه‌ای رسید و استخوانهای پوسیده را دید، سوالی در ذهنش خلق شد که آیا می‌شود این استخوانهای



پوسیده یک روزی جمع شود و حالت اول را بیابد؟! در یک کلمه حشر اتفاق بیفتد؟!

خداوند او را بخواب سنگین کشاند که صد سال خوابید، سپس بیدارش کرد و پرسید چقدر خوابیدی؟ جواب داد: یک روز یا نصف روز، فرمود: صد سال خوابیدی، حالا ببین الاغت چگونه خلق می‌شود، می‌بیند استخوانها بهم متصل شدند، گوشت استخوانها را پوشاند و الاغ از جا برخاست، دید که الاغ او بعد از صد سال و پوسیدگی همان الاغ اول شد، فرمود: ببین به غذایت از خوردنی و آشامیدنی که تغییر در آن احساس نمی‌کنی. ﴿...فَأَنْظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ

يَتَسَنَّهٗ وَ أَنْظُرْ إِلَى حِمَارِكَ...﴾^۱.

عزیر به شهر برگشت و تغییرات صد ساله در شهر را دید و سرانجام بخانه برادرش عزیز رسید که آن روز هم سن و سال بودند و اکنون پیرمردی ژولیده مو و افتاده ابرو شده بود، داستانش در قصص الانبیاء آمده که می‌توان آنجا مراجعه کرد و سابق در برخی محافل، جوانان معمایی دینی می‌گفت که: کدام دو برادر بود که با هم بدنیا آمدند و با هم از دنیا رفتند ولی یکی صد سال از دیگری بیشتر عمر نمود که اشاره به همین داستان است.

یهود بعد از این قضیه نظر به تقدس عزیر نبی، او را پسر خداوند خواندند در حالیکه خداوند پسر ندارد.



دیگری: "قالت نصاری" است، قرآن می گوید: ﴿...وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ

ابنُ الله...﴾^۱.

- نصاری می گوید: مسیح پسر خداست.

عیسی مسیح چون بدون پدر دنیا آمد و مادرش مریم قدیسه را بشری تماس نگرفته بود که قضیه اش معروف است و این کودک در گهواره تکلم کرد و مادرش را از اتهام نجات داد بعد از آنکه مادرش بدستور خداوند سه روز، روزه سکوت گرفت، او در کودکی پیامبر شد که هم معجزه ها داشت و هم خود معجزه بود و هیچ پیامبری جز او خودش معجزه نبود. او در پایان روزگار به صلیب کشیده شد که از نظر قرآن کشته نشد بلکه امر بر آنان مشتبه گشت (بل شبه لهم) ولی مسیحیان معتقدند که او کشته شد و بسوی حق پرواز کرد، بنابراین مسیحیان او را پسر خدا خواندند، علیهذا قرآن می گوید:

چون نصاری و یهود چنان گفتند، تو بگو: خداوند یکتا و بی نیاز است، زاده نشده و فرزند ندارد و کسی هم شأن او نیست، (قل هو الله احد...).

سوم: مسیح و عزیر

طبق قول یهود عزیر پسر خداست و طبق قول نصاری مسیح پسر خداست، پس هر دو کفو همدیگر می شوند، چون: هر دو خدا زاده اند اما در اسلام خداوند



کفو ندارد، چه رسد به اینکه عزیز و مسیح کفو او باشد، بلکه هر دو پیامبر و بنده خدا بودند، بنابراین می‌شود پیامبر کفو پیامبر باشد و بنده کفو بنده، روی این مبنای منطقی مسیح و عزیز کفو همدیگراند ولی هیچ کدام کفو خدا نیستند، شئون عزیز بدلیل نبوتش می‌تواند شئون مسیح باشد، به همان دلیل شئون مسیح می‌تواند شئون عزیز باشد با اندک تفاوتی در برخی شئون؛ بحکم:

﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ...﴾؛ لکن در اصل مقام تفاوتی نیست.

همچنان بنده می‌تواند هم کفو بنده باشد، چون: شئون همدیگر را دارند و تفاوتی که بین بندگان در برخی خصوصیات است بحساب نمی‌آید مثل تغییر رنگها در انسانها و تغییر لهجه و صداها و... همچنان تغییر خصوصیات حیوانی در حیوانات و هکذا در گیاهان.

چهارم: ثنویت

حسب این برداشت یا تصور باطل از یهودیت "ثنویت" و دوگانه‌پرستی بوجود می‌آید و از عیسویت تثلیث و سه‌گانه‌پرستی، زیرا؛ در یهودیت خدای "ابن" است و خدای "اب" و در عیسویت خدای "ابن"، خدای "اب" و "روح القدس".

اما در اسلام "توحید" و یگانه‌پرستی است، چون: خدای مسلمانان یگانه و بی‌همتا است، یعنی: تصور و اعتقاد مسلمانان این است که خدای مسلمانان پسری ندارد و خود نیز پسر کسی نیست و دختر هم ندارد طبق تصور باطل بعضی



منحرفین که فرشتگان را دختر خدا می‌دانند، آیه صدم سوره مبارکه انعام اینگونه می‌گوید: ﴿...وَحَرِّقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ...﴾.

تبعات عزیر را پسر خدا گفتن اینست که عزیر نیز خداست، زیرا: «الولد سرّ اییه» و یا «ولد العالم نصف العالم» فرزند اگر کل پدر نیست بعض او و پاره تن او و حامل ژنهای اوست، شاعر می‌گوید:

پسر گر ندارد نشان از پدر

تو بیگانه خوان و نخوانش پسر

تبعات مسیح را پسر خدا گفتن نیز اینست که مسیح خداست به همان ادله که ذکر شد.

در نهایت سر از شرک در می‌آورد و داشتن این دو عقیده مستلزم شرک است چه دو یا سه فرقی ندارد.

پنجم: استلزامات توحید

سوره توحید نظر به اهمّیت آن در تمام نمازها خوانده می‌شود و در حقیقت شناسنامه خداوند است

لکن دقت و ژرف‌نگری می‌رساند که اعتقاد به توحید غیر از سود فکری و نظری سود عملی نیز باید داشته باشد، یعنی: استلزامات آنرا بایستی پذیرا باشیم،



وقتی گفتیم عدد چهار جفت است و عدد سه تاق، بایستی بپذیریم که چهار قابل تقسیم بر دو حصّه مساوی است و سه غیر قابل تقسیم بر دو حصّه مساوی، نمی‌شود جفت و تاق بودن و انقسام و عدم انقسام را قبول نکنیم ولی معتقد به خود چهار و سه باشیم.

در باب اقرار نیز گفته اند: «الا قرار بالشیء اقرار بلوازمه»، یعنی: اقرار به چیزی اقرار به لوازم آن چیز است.

یکی از استلزامات توحید و اقرار بتوحید آن است که ما نیز "متحد" و یگانه باشیم و هرگونه اختلاف را نفی کنیم در عین حالیکه کثرت داریم و در نماز نیز درس توحید داده می‌شود، یعنی: تمام مأمومین پشت یک امام اقتدا کردن به قیام او قائم شدن و به رکوع او راکع گشتن و به سجود او ساجد شدن، معنی اقتداء است، این یعنی: هماهنگی، وحدت و یکپارچگی در عین که هر کدام تشخصات خود را داریم.

پشت یک امام نماز خواندن، در یک محراب ایستادن و بسوی یک قبله جهت گرفتن معنی عملی توحید است و روزانه پنج بار این درس توحید بطور سمبولیک اجراء می‌شود. اما اینکه بعد از نماز بازهم مثل اول متفرقیم بحث دیگری است.

رکن رکن

توحید رکن رکن اسلام است و تمام اصول اسلام به توحید بازگشت دارد و اگر معاد هم مطرح است عود و برگشت به همان مبداء توحید است و اگر نبوت و امامت هم مطرح است فاصله بین همان مبداء و معاد است و راهی که تصوّر

می‌شود هم بین بدایت و نهایت است و عدالت هم که مطرح است از شرائط زندگی توحیدی است که بدون عدالت توحید محقق نمی‌شود.

"فروع" هم بخاطر تحقق اصول بوده "تجلی" بخش آنهاست، مثلاً: گندم یا هر بذر دیگری اصل محسوب است، اما زمین، دهقان، بهار، باران، ماه، خورشید، وغیره، برای اینست که این اصل ضمانت بقاء پیدا کند و تکثیر شود و نوع خود را منتشر کند، چه اینکه اگر هیچ گندمی زمینه‌ی ظهور و تحقق پیدا نکند خلق او عبث است، مثل اینکه خداوند اسپرم را خلق کند ولی هیچگاه آن اسپرم انسان و حیوان نشود، در این صورت خلق اسپرم عبث است و چون خالق خالق حکیم است بایستی از روی "وجوب عقلی" تمام اسباب و لوازم و شرائط انسان یا حیوان شدن را هم مهیا نماید.

بنابراین فرعی که می‌تواند توحید را در شعاع وسیعتری عملی سازد بعد از نمازهای یومیّه، "نماز جمعه" است که نماز جمعه در هفته یکبار توحید "شهری" را محقق می‌سازد بعد از آنکه نماز، توحید "محلی" را محقق ساخت، زیرا؛ اسلام توحید را در سطح وسیع و همه جانبه و همگانی می‌خواهد و نماز نمی‌تواند توحید "همگانی" را فراتر از محیط و اهالی یک مسجد محقق سازد، لذا نیاز است که اهالی شهر نیز متحد شوند و آن بدون فرعی دیگری چون: جمعه محقق نمی‌شود.

به همین دلیل در نماز جمعه طبق فقه جعفری فاصله شرط است و در زمان برگزاری جمعه جماعات باید تعطیل باشد، چون: منافی روح توحید است و نیز جمعه دیگری اگر در فاصله کمتری منعقد شده باشد باطل است و هر کدام جلوتر



اقامه شود دیگری باطل است اما در فقه حنفی که فاصله شرط را نمی‌داند هدف توحید شهری محقق نمی‌شود.

باز هم می‌بینیم که "توحید جهانی" محقق نشد، علیهذا فرع دیگری به کمک اصل می‌شتابد که "حج" باشد، در حج نمایش سالانه و همگانی توحید است، در حج تمام محرابها می‌شکند چون محرابها نشان دهنده کعبه بود وقتی به خود کعبه رسیدی محراب بی‌معنی است، در محراب اختلاف است ولی در کعبه اختلاف نیست، بدین معنی: که محراب غربیها بسوی شرق و محراب شرقیها بسوی غرب و محراب جنوبیها بسوی شمال و محراب شمالیها بسوی جنوب است و این خود اختلاف را نشان می‌دهد. لکن در حج همه‌ی جهت‌ها توحید می‌شود چون: مقصود از محراب کعبه بوده و اکنون کعبه در مسمَع و مرثایت قرار دارد.

در حج شروطی است که هر کدام محقق توحید نهائی و جهانی است، مثلاً: اختلاف لباسها با احرام، اختلاف زبانها با عربی، اختلاف جهت‌ها با حرکت دایروی و اختلاف شعارها با لبّیک اللّهم لبّیک حل می‌شود، کعبه نیز از مکعب اخذ شده، مکعب در بین تمام اجسام منظم هندسی جسمی است که تمام جهات شش‌گانه را نفی می‌کند، شرقش، غرب را و بالعکس، شمالش جنوب را و بالعکس، فوقش تحت را و بالعکس، در نهایت اثبات می‌شود یک جهت که همان بی‌جهتی مطلق است که در جهت خدا تصویر می‌شود، آنجا هر سو رو کنید قبله است ﴿...فَأَيْنَمَا

تَوَلُّوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ...﴾!

در یک تحلیل کلی، توحید با فرع "نماز" در دایره کوچک محل و با فرع "جمعه" در دایره بزرگتر شهر و در فرع "حج" با دایره وسیع تمام جهان تجلی عملی می‌یابد و این درس عملی توحید است که در نماز، جمعه و حج داده می‌شود.

فراموشی درس توحید

اما با افسوس و صد افسوس و هزار افسوس که مسلمین بعد از گرفتن درس توحید، همین که از حج برگشتند دوباره متفرق می‌شوند و باز هم مظاهر شرک و اختلاف را دامن می‌زنند، شیعه و سنی می‌شوند، شرقی و غربی می‌شوند، عربستانی و ایرانی می‌شوند، هندی و پاکستانی می‌شوند و غیره، در حالیکه به تازگی از درس توحید فارغ شده‌اند و هنوز صدای ابراهیم و توحید را از بلندای تاریخ می‌شنوند و هنوز آب زمزمش در خانه است و هنوز خستگی راه حج مرتفع نشده، با وجودیکه در شبانه روز سوره توحید را می‌خوانند، با تجوید هم می‌خوانند، از حلق هم ادا می‌کنند، قلقله هم دارند، و تمام حروف و صفات آن را انجام می‌دهد لکن از تحقق معنای توحید عاجزند.

شاید محراب به این نماز خنده کند و سوره به این نماز اعتراض نماید و قبله به این حج نه گوید. چقدر زشت است با یک خدا به راه‌های مختلف رفتن، درست گفت آن خانم غربی که مقام بالای دولتی هم دارد اگر چه به طعنه گفته که: «هند با هزار و ششصد خدا اتحاد دارند، ولی افغانستان با یک خدا خیابانهای خونین دارد» مثال حرفشان اینست که مسیحیت با سه خدا یکپارچه‌اند اما



مسلمانان با یک خدا صدپاره، یهودیت با دو خدا اتحاد دارند ولی مسلمانان با یک خدا اختلاف.

زهی خجالت، زهی انفعال، زهی بی تفاوتی، زهی بی مسئولیتی، زهی نشدن، زهی خوابیدن بخواب خرگوشی، نخیر! خرگوش بعد از سپری شدن زمستان بیدار می شود لکن ما بعد از قرنهای بیدار نمی شویم، گویا بهاری نداریم که بهارمان را نیز زمستان کرده ایم، بجای اینکه همیشه بهار باشیم همیشه زمستانییم، خداوند انسان را برای همیشه بهار داشتن آفریده نه برای همیشه خزان داشتن.

حیف که این سوره را می خوانیم، حیف که این نماز را یدک می کشیم، حیف که این قبله را سوراخ می کنیم، حیف که این حج را به رُخ دیگران می کشیم، حیف که این احرام و قبله و طواف را ... حیف که این اسلام را ... آنانی که حج ندارند لکن متحد هستند، آنانی که طواف ندارند حداقل بدور محور کشورش می چرخند، آنانی که قبله ندارند حداقل فریاد قانون را لَتیک می گویند، آنانی که احرام ندارند حداقل به پای لباس مَلّی، عنعنات مَلّی و بیرقشان اجتماع دارند، آنانی که کعبه ندارند لاقلاً بر قبله منافعشان نماز می خوانند، آنانی که نماز ندارند اما حداقل یاد دنیایشان را فراموش نمی کنند.

هجوم دردها

نمی خواستم مفصّل بنویسم اما هجوم دردها و غلیان ناراحتیها سبب شد تا درد مسلمین را فریاد کنم تا شاید دیده‌ای اشک بریزد، قلبی بسوزد، احساسی رقت کند، دلی لرزان شود، قدمی به اقدام شود، قلمی به تحریر و در نهایت آگاهی

ایجاد، تعصبات تقلیل، نفیها تبدیل به اثبات و منفی نگرینها تبدیل به مثبت نگرینها گردد.

اما کجا که این زخم ناسور التیام یابد و کجا که این قلب سنگ آرد شود و کجا که این احساس خشن نرم شود و کجا که این تفرقه شدید پایان یابد، اگر چنین نبود سید جمال نمیگفت.

«مسلمانان اتحاد کرده اند که اتحاد نکنند»

و بلخی نمی سرود:

چنان از اختلاف شیخ و صوفی فتنه برپاشد

که شیطان لعین از طعنه بر دین خدا خندد

کشورهای اروپایی با تمام مظاهر اختلاف مرزهای خود را برداشته پولهای خود را واحد کرده اند که می توان از این طرف اروپا داخل شوی و از آن طرف بیرون و تو را مانعی نیست الا رنگها و نشانه های ترافیکی، اتحادیه اروپا در پناه اتحادشان رقیب آمریکا می شوند والا کشورهای اروپایی هر کدام به تنهای نمی توانند و نمی توانستند که رقیب آمریکا باشند.

آمریکا پنجاه و یک ایالت را گردهم آورده است با تمام مظاهر اختلاف لکن آمریکای واحد را تشکیل داده و دارد بر جهان آقایی می کند والا زبانهای مختلف در آمریکا است، ادیان مختلف در آمریکاست، نژادهای مختلف در آمریکاست، رنگهای مختلف در آمریکاست دیگر مظاهر اختلاف اما نتوانسته اتحاد آمریکا را بهم بزند.



چگونه است که یک نفر مسلمان با یک نفر مسیحی و یک نفر یهودی باهم تجارت می‌کنند و در یک دفتر کار می‌نشینند لکن مسلمان شیعه با سنی نمی‌تواند مشترک کار کند؟

شوروی قدیم اتحاد جماهیر شوروی داشت و بر نصف جهان حکومت کرد و هفتاد درصد جهان را از نظر فکری-اعتقادی سرگردان ساخت که یکی از عوامل پیشرفت‌شان اتحاد آنها بود. اما مسلمانها نه تنها اتحاد و جماهیر اسلامی ندارند که حتی ائتلاف جماهیر اسلامی هم ندارند. مرزهایشان به روی همدیگرشان چنان محکم است که گویی دشمن جانی و خونی یکدیگراند و گویا هیچگونه اشتراک بین هم ندارند، بیگانگان خود باخته، استقلال‌شان از دست رفته، امنیت‌شان را بایستی دیگری بگیرند و مرزهای‌شان را دیگران باید ترصد کند، و... و... و...

یکی دیگر از لوازمات توحید اینست که بایستی تعلقات را کم و یا نفی کنیم، از جمله تعلق بستگان نسبی و سببی و قوم و حزب و... در برابر تعلق به خدای متعال، ما بایستی در قبال تمام این تعلقات نقش معارفی و شناختی قایل شویم ولی ملاک تقوی و توحید باشد.

خدا فرمود: ﴿إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ

أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتِّقَاكُمْ...﴾^۱.

نسب بایستی معرف باشد نه بیشتر از آن که در قیامت نسب نیست:

﴿فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ﴾^۱

شاعر هم می گوید:

فارغ از باب و أم و اعمام باش

هم چو سلمان زاده اسلام باش

"سبب" نیز مانند نسب بایستی معرفی بیش نباشد و همچنان قوم و حزب و سایر تعلقات که همه را بایستی برپای توحید ربوبی ببازی تا موحد شوی که ماهیت همه‌ی اینها همان "تعارفو" است و بس.

اول موحد باشیم پس از آن فرزند فلانی، اول مسلمان باشیم پس از آن فلان قوم، اول دین‌دار باشیم پس از آن در فلان حزب و... یعنی: تمام این تعلقات فرع تعلق توحیدی ما باشد و این علامتها است که شناخت را آسان می‌کند چنانچه که اختلاف رنگها و سلیقه‌ها و صداها و قیافه‌ها حتی پدر را در قبال فرزندش یاری می‌کند تا به آسانی هر کدام را بشناسد والا اگر تمام فرزندان یک پدر و مادر شبیه هم یا مثل هم باشند بدون هیچگونه اختلاف، تشخیص هر کدام سخت و دشوار خواهد بود.



لکن نباید این تعلقات جای اصل را بگیرد و توحید را خدشه‌دار کند و معرف را کتمان نماید، یعنی: فرع نباید اصل شود، سبب نباید نسب شود، رنگ نباید جوهر شود، حتی اصلی جای اصلی دیگر را نباید بگیرد، در کل تغییر ماهیت نباید داد و سرشت توحیدی‌مان را نباید آلود چه رسد از اینکه او را منکوب و سرکوب نمائیم.

وقتی ما سرشت توحیدی خود را حفظ و تقویت کردیم و هرگونه اختلاف که منجر به نفی اسلام و ارزشها شود کنار بگذاریم و پیرو اصل شویم با حفظ مظاهر گوناگون، در آن صورت بی‌نیاز می‌شویم چون خدایمان صمد و بی‌نیاز است و اختلاف ضعف می‌آورد و ضعف فقر را باعث می‌شود و فقر با دین در تضاد است، هرگاه فقر از در داخل شد دین از پنجره خارج می‌شود و هرگاه فقر از پنجره وارد شود دین از دروازه بیرون می‌رود، پس باید این سوره را خواند و خوب خواند و خوب به محتوای آن رسید و خوب در عمل به آن کوشید.

ششم: سوء تفسیر

حُسن تفسیر حَسَن است لکن سوء تفسیر مصیبت می‌آفریند و در تفسیر باید تأییدات و قرائن و شواهد مزیده از سایر آیات و سوره وجود داشته باشد، زیرا؛ قرآن تکه‌های از هم جدا نیستند بلکه پارچه‌های متصل‌اند که یکی دیگری را تفسیر می‌کند و با گذاشتن یک آیه در کنار آیه دیگر حکمی استنباط می‌شود و آیات محکمت آیات متشابهات را روشن می‌سازد و تبیین آیات غامضه و مطالب مغلقه با آیات واضحه است، واضحات است که مجملات را تفسیر می‌کند و مطولات به کنایات و استعارات پایان می‌دهد.

طبق این قانون تفسیر از سوره توحید آن است که نویسندگان تا حد توان و در خور فهم خود از سوره تصویری ارائه کرده لکن از توحید بسی تفسیرهایی وجود دارد که نه تنها مایه امید نمی‌شود که مایه افتراق و پراکندگیها است.

نقطه مقابل توحید شرک است، شرک حربهای شده است در دست ناهممان تفسیری که با یدک کشیدن آن خون هزاران مؤحد را مباح می‌کند و اراقه آن را آسان.

امروز افراطیت مذهبی و دینی جهان را به جهنمی تبدیل کرده که بدور از روح قرآن و اسلام است، وحشت، کشتار و حرمت شکنیها بسی آسان شده است آن هم به بهانه این که می‌خواهند توحید را تبیین کنند و شرک را نابود سازند، در حالیکه مشرکین فراموش گشته و مؤحدین مورد آزار و اذیت و کشتار و آوارگی قرار می‌گیرند.

دوسیه‌ی زدایش شرک از دامن اسلام و پروسه پیرایه زدایی از توحید، اسلام را مسخره عالم و آدم ساخته و جهاد و شهادت را منغور انسانها، در حالیکه جهاد مقدس‌ترین امر در اسلام است و شروع آن از دیو درون است تا این که به تجاوزات و تعدیات بیرون هم نه بگوید.

جهاد دفاع است و برای تحقق عدالت و رفع فتنه از عالم تجویز شده، فرمایش قرآن این است:

﴿قاتلوهم حتی لا تكون فتنه﴾؛

- دفاع کند تا فتنه‌ی در عالم نباشد.



اما امروز با جهاد و نام جهاد فتنه منتشر می‌شود.

آیا توحید با این شیوه محقق می‌شود؟!

آیا با کشتن تمام گروه‌های اسلامی بجز گروه خودش ارزش توحیدی آفریده می‌شود؟!

آیا با انتحار، قتل اطفال، زنان و بی‌گناهان توحید مستقر می‌شود؟!

آیا با سلب امنیت از همه توحید پایدار می‌شود؟!

آیا با نشر نفرت در جهان اسلام پاینده می‌شود؟!

و آیا...؟ و آیا...؟ و آیا...؟

تکفیر و نسبت شرک دادن به تمام فرق اسلامی اعم از شیعه و سنی سگّه رایج سربازان توحید قلبی شده، و به همین اساس، ریختن خون همه مثل ریختن آب می‌شود، عجیب است که اهل قبله تکفیر می‌شوند و اهل نماز مشرک خوانده می‌شوند و معتقد به توحید و نبوت متهم به شرک می‌شوند، اگر نبود این تکفیرها و مشرک خواندن‌ها چیزی در این باب نمی‌نوشتیم که از شأن تفسیر بدور است لکن امروز بقایای سلفیه و ابن تیمیه به خیال باطل‌شان توحید را بیان می‌کنند و از توحید پیرایه زدایی می‌کنند ولی از خود نمی‌پرسند که چگونه این اعمال نزد خداوند توجیه اسلامی دارد و چگونه می‌توان از این اعمال زشت و نفرت خیز دفاع کرد؟! وهابیت و سلفیها عقیده‌ای در پیش گرفته‌اند که از متن آن داعش زاییده می‌شود و بستر هر نوع افراطیت دیگر.

بهرحال سوء برداشت از توحید و عدم تعمق در سوره و عدم فهم درست از قرآن و اسلام انسان را اسیر شیطان نموده از هستی ساقط می‌نماید، ای کاش خودش ساقط شود که همه را ساقط می‌کند.

امروز ضربه‌ای به اسلام و توحید زده‌اند که تا صد سال قابل جبران نیست و تنفّری را در نسل بشر خلق کرده است در قبال اسلام و توحید که به آسانی قابل محو شدن نیست، خداوند از این گروه‌های افراطی انتقام بگیرد و عذاب آنان را زیاد کند و اسلام و مسلمین را نجات دهد.

پیامهای سوره:

۱- کلمه "هو" می‌رساند که خداوند از چشم‌ها غایب‌اند لکن با حقایق ایمان درک و شناخته می‌شود اما لفظ "هو" یا ضمیر شأن است و یا اشاره به ذات که مورد سؤال و پرسش بوده و "الله" خبر او و "احد" خبر بعد از خبر است.

۲- کلمه‌ی "احد" می‌رساند که خداوند در ذات وصفات یگانه بوده شریکی برایش نیست و مؤحدین نیز بایستی شریکی در عزّت و قدرت و ... نداشته باشد که متأسفانه چنین نیستند.

۳- تقدّم کلمه‌ی "لم یلد" بر لم یولد می‌رساند که چون بحث فرزند بودن مسیح و عّزیر مطرح شدند، و همچنان دختر بودن فرشتگان برای خدا طبق برداشت برخی مشرکین مطرح بود لم یلد مقدّم شد بر لم یولد و پیام می‌دهد که مسلمین نیز بایستی فرزند قوم، جغرافیا، حزب و غیره،



- نباشند بلکه فرزند اسلام و قرآن باشند و هویت‌های تباری، حزبی و ملی-
شان معرفی بیش نباشند و اصالت مال هویت دینی است.
- ۴- تمام سوره می‌رساند که عقیده را بایستی اظهار کرد و اگر پرسشی مطرح
شود پاسخ داد.
- ۵- خداوند هم شأن و هم کفو ندارد، موحّدین مسلمان نیز بایستی هم شأن
و هم کفو نداشته باشند که متأسّفانه چنین نیستند.
- ۶- خداوند صمد و مقصد است، بایستی مقصود هم او باشد و مرجع
موحّدین او باشند نه دیگر قدرت‌ها که متأسّفانه چنین نیستند، بجای
مرجع بودن مرجع داشتن است.
- ۷- خداوند احد است و قطعاً واحد نیز می‌باشد پس در عِدّه و عِدّه یکتاست
و می‌رساند که موحّدین نیز بایستی در عِدّه و عِدّه یکتا و یگانه باشد
یعنی: نظیری برای آنها در عزّت و استقلال نباشد لکن مع الاسف چنین
نیستند.
- ۸- خداوند به حکم این سوره هم شأن و هم کفو ندارد و از لازمه‌اش هم‌سنگ
و همسر نداشتن می‌باشد که موحّدین نیز بایستی بدون هم‌سنگ و
همسر باشند و در همه چیز ممتاز، پیشتاز، یكدانه، نمونه و کسی از غیر
موحّدین در هیچ امری با موحّدین هم‌تراز نباشند لکن مع الاسف چنین
نیستند بلکه پس مانده، شأن از دست داده، ذلیل، فقیر و اسیر هرج و
مرج می‌باشند.
- ۹- از سوره پیشگامی، یکتایی، بی‌نیازی، استقلال، استقرار، استغنا و ...
برمی‌آید که بایستی موحّدین چنین باشند لکن متأسّفانه چنین نیستند



که بایستی فکری برای تجدید حیات، کسب استقلال، پیشرفت، استغنا و از این قبیل امور صورت گیرد.

خداوندا! توحید را به معنی واقعی کلمه محقق ساز و این تفسیر را از ما بپذیر و چنانچه خطا کرده باشیم به دلیل غیر عمدی بودن آن را محو گردان و این اندک را ذخیره روز فقر و نداری ام قرار بده و ثوابی از آن را به ارواح تمام انبیاء، شهداء و روح پدر و مادرم هدیه بفرما.

حاج واعظزاده بهسودی، ۱۳۹۶/۱۲/۲۳ هـ. ش.

آثار چاپ شده

- ۱- تفکر و تعقل پاسخگوی پندار خرافات.
- ۲- المختصر-تلخیص اصول المظفر(ره).
- ۳- افغانستان در آزمون زمان.
- ۴- در کلاس عقاید.
- ۵- نیمرخی از حادثه عاشورا.
- ۶- دروس فی علم الرجال.
- ۷- دروس فی علم الدرايه.
- ۸- مهدی خویشاوند جهان. (چاپ پنجم)
- ۹- جایگاه اهل البیت^(ع) در سوره هل اتی.
- ۱۰- جایگاه اهل البیت^(ع) در آیهی مباحله.
- ۱۱- شیخ الائمه (نگاهی گذرا به زندگی امام جعفر الصادق^(ع)). (چاپ دوم)
- ۱۲- جایگاه اهل البیت^(ع) در آیهی انفاق. (چاپ دوم)
- ۱۳- جایگاه اهل البیت^(ع) در آیهی نور. (چاپ دوم)
- ۱۴- شب سرنوشت (تفسیر سوره مبارکه قدر).
- ۱۵- رفع اتهام (صحبتهای کاربردی و راهبردی).
- ۱۶- رساله آموزشی احکام (مسائل نماز).
- ۱۷- رساله آموزشی احکام (مسائل وصیت).
- ۱۸- رساله آموزشی احکام (مسائل خرید و فروش).
- ۱۹- رساله آموزشی احکام (مسائل مضاربه و شرکتها).
- ۲۰- رساله آموزشی احکام (مسائل بانوان).

- ۲۱- رساله آموزشی احکام (مسائل حقوق).
- ۲۲- رساله آموزشی احکام (مسائل خمس).
- ۲۳- رساله آموزشی احکام (مسائل هبه و تملیک).
- ۲۴- رساله آموزشی احکام (مسائل جمعه و جماعت).
- ۲۵- رساله آموزشی احکام (مسائل زکات).
- ۲۶- عطای الهی (تفسیر سوره مبارکه کوثر).
- ۲۷- انسان در مسیر خسران (تفسیر سوره مبارکه عصر).
- ۲۸- خداوند یکتا (تفسیر سوره مبارکه توحید).

آثار در دست چاپ:

- ۱- ده سخن.
 - ۲- اخلاق اجتماعی اسلام (تفسیر سوره حجرات).
 - ۳- قریه های ظاهره.
 - ۴- گوهر و حقیقت دین.
 - ۵- قلمروهای دین.
 - ۶- وصایای امیرالمؤمنین (ع).
 - ۷- شرح خطبه‌ی غراء.
 - ۸- جغرافیای افغانستان.
 - ۹- فقه الاحکام در پنج جلد (کتاب الصلاة).
- (تقریرات خارج فقه مرجع عالیقدر حضرت آیت الله العظمی علوی گرگانی
دام ظلّه العالی)
- ۱۰- نصوص عاشورا در دو جلد.
 - ۱۱- جایگاه اهل‌البیت (ع) در آیه‌ی تطهیر.
 - ۱۲- جایگاه اهل‌البیت (ع) در آیه‌ی مودت.
 - ۱۳- جایگاه اهل‌البیت (ع) در آیه‌ی ولایت.
 - ۱۴- جایگاه اهل‌البیت (ع) در آیه‌ی سابقون.
 - ۱۵- نظام فکری و عملی شیعه.
 - ۱۶- سیره رسول اکرم (ص).
 - ۱۷- درس‌های اخلاق.
 - ۱۸- شرح خطبه اشباح.

- ۱۹- شرح خطبه متقین.
- ۲۰- شرح خطبه قاصعه.
- ۲۱- شرح خطبه یکم.
- ۲۲- شرح خطبه مسجد فاطمه (س).
- ۲۳- شرح خطبه فدکیه فاطمه (س).
- ۲۴- نظارت عمومی جامعه (امر به معروف و نهی از منکر)
- ۲۵- توسل.
- ۲۶- شبهات مدرن در بستر عاشورا.